

بررسی روند ترجمه از عربی به فارسی در سده‌های نخست اسلامی

سمیه آقامحمدی^۱، سیده‌لیلا تقوی سنگدهی^۲

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22034/SKH.2019.4922

تاریخ دریافت: ۹۸/۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۹۸/۳/۲۵

نوع مقاله: ترویجی

چکیده

با ورود اعراب مسلمان به ایران، زبان فارسی به عنوان زبان ملی ایرانیان باقی ماند. در واقع، ظهور اسلام و غلبه اعراب مسلمان، اگرچه به تدریج در تمام اخلاق، عقاید، علوم و آداب ایرانیان تأثیر گذاشت و تا مدت‌ها زبان عربی به عنوان زبان اداری و علمی ایرانیان درآمد، اما این زبان نتوانست به عنوان زبان رسمی ایرانیان درآید. در دوره غلبه مسلمانان بر ایران، به علت مراودات دو طرف، بحث ترجمه قوت گرفت. البته پیشینه این امر، قدمتی پیش از فتوحات دارد و ظاهراً در دربار حیره که وابسته به ساسانیان بود، مترجمانی حضور داشتند که به دو زبان فارسی و عربی مسلط بودند. در دوره اسلامی و از همان زمان رسول اکرم ﷺ، از سویی در میادین مختلف مترجمانی حضور داشتند که به ترجمه سخنان دو طرف می‌پرداختند و از سوی دیگر، مترجمان به‌خصوص از قرن دوم هجری، به ترجمه آثار مکتوب از عربی به فارسی همت گذاشتند. با تلاش

^۱. دانشجوی دکترای تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسندهٔ مسؤول):

somayyegahmohammadi@yahoo.com

^۲. استادیار تاریخ اسلام دانشگاه زنجان: sangdehi@yahoo.com

مترجمان، تعدادی از آثار مانند: تاریخ طبری، تفسیر طبری، سواد الأعظم، البارع فی احکام النجوم و الطوالع و کلیله و دمنه، از عربی به فارسی برگردانده شد. این پژوهش، در صدد آن است با روش توصیفی - تحلیلی، ترجمه‌های مکتوب و شفاهی از عربی به فارسی در سده‌های نخست اسلامی تا قرن چهارم هجری را مورد بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی

زبان فارسی، زبان عربی، ترجمه شفاهی، ترجمه کتبی.

مقدمه

تاریخ ترجمه در دوره اسلامی، به‌خصوص ترجمه شفاهی، به زمان حضرت رسول اکرم ﷺ بازمی‌گردد؛ اما روند ترجمه متون مکتوب، در سده دوم اسلامی رشد یافت. در این دوره، مترجمان به ترجمه آثار ملل مختلف به عربی یا برعکس پرداختند. در این میان، ترجمه آثار فارسی به زبان عربی و یا ترجمه متون مکتوب از عربی به فارسی نیز مورد توجه مترجمانی قرار گرفت که عموماً ایرانی بودند و در عین حال، به دو زبان مسلط بودند؛ اما قرن سوم هجری، یعنی عصر ظهور نخستین حکومت‌های ایرانی، اوج روند ترجمه می‌باشد. در این دوره، گروهی از فرهیختگان که به هر دو زبان عربی و فارسی می‌نوشتند، یعنی دوزبانه بودند، به امر ترجمه پرداختند. این گروه را عالمان، فقیهان، شاعران و برخی حاکمان تشکیل می‌دادند.

در دوره نخست اسلامی، حجم بسیاری از آثار در شمار متون ترجمه‌شده از زبان فارسی به عربی است و برخلاف آن، توجه اندکی به ترجمه متون از عربی به فارسی گردیده است. این نوشته، با هدف معرفی این قبیل پژوهش‌ها تألیف شده است؛ پژوهش‌های که در نهایت، به شناخت بهتری از نهضت ترجمه منجر می‌گردد. در مورد موضوع نهضت ترجمه، چند کار صورت گرفته است و در میان پژوهش‌ها، پژوهشی با عنوان «بررسی سیر ترجمه عربی به فارسی از آغاز تا قرن ششم» به قلم محمدصادق بصیری، در نشریه ادبیات تطبیقی (۱۳۹۴)، از جمله آثاری است که به نهضت ترجمه از عربی به فارسی توجه نموده است؛ اما نوشته حاضر، از بُعدی متفاوت این موضوع را بررسی کرده است.

انواع ترجمه از زبان عربی به فارسی

در روند ترجمه از عربی به فارسی، دو نوع ترجمه دیده می‌شود؛ ترجمه شفاهی و ترجمه کتبی.

مقصود از ترجمه شفاهی، آن است که مترجم به ترجمه سخنان ردوبدل شده بین دو طرف می‌پردازد. مقصود از ترجمه کتبی، آن است که متون مکتوب از زبانی به زبان دیگر ترجمه گردد.

الف. ترجمه شفاهی

- نامه خسرو پرویز به پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ در ابتدای سال هفتم هجرت و پس از صلح حدیبیه که حکومت مدینه را تثبیت نمود، تصمیم گرفت نمایندگانی را برای ابلاغ پیام اسلام به سوی سران کشورها و قبایل مجاور روانه کند. پس، ایشان هشت تن را به جانب هشت پادشاه روانه کرد. از این رو، عبدالله بن حذافه سهمی برای ابلاغ پیام پیامبر ﷺ عازم ایران گردید (صفها، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۰). خسرو پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸ م) پس از آنکه نامه پیامبر ﷺ را دریافت کرد، کاتب حیری خود را مأمور ترجمه نامه از عربی به فارسی نمود. کاتب، این نامه را با این عبارات ترجمه کرد: «بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد پیامبر خدا به خسرو، بزرگ پارسیان! درود بر آن که پیرو هدایت شود و به خدا و پیامبر وی ایمان آرد و شهادت دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست. من پیامبر خدا به سوی همه کسانی تا همه زندگان را بیم دهم. اسلام بیار تا سالم بمانی و اگر دریغ کنی، گناه مجوسان به گردن تو است.» چون در این نامه، اسم پیامبر ﷺ مقدم بر نام خسرو درج شده بود، خسرو خشمگین شد و گفت: «این غلام را ببینید که اسم خود را جلو اسم من می‌نویسد.» سپس، به باذان نامه‌ای نوشت که ایشان را دستگیر کرده و نزد وی بفرستد. باذان نیز به پیامبر ﷺ نامه‌ای نوشت و تأکید کرد که هرچه زودتر ایشان به نزد خسرو پرویز حرکت کند. دو پیک باذان، نامه را در مدینه تقدیم پیامبر ﷺ کردند. یکی از این دو تن، «بابویه» نام داشته که مباشر و امین و نماینده شخص باذان بوده، و دیگری خرّ خسرو، یکی از بزرگان ایرانیان یمن بوده است (خرّه که در برخی از نام‌های قدیم فارسی آمده، به معنای نور و شعاع و روشنی است). ایشان زمانی که به نزد پیامبر ﷺ (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۸) آمد، ریش خود را تراشیده بودند و سبیل گذاشته بودند. پیامبر ﷺ چون ایشان را دید، پرسید: چرا چنین کردید؟ گفتند: خدایگان ما را گویند: «امرنا ربنا ان نقص اللحية

و نَعْفُو عَنِ الشَّوَارِبِ. «پیامبر ﷺ به سلمان فرمود به آنها بگوید: «امرنی ربی ان اقص الشَّارِبِ و اَعْفُو اللَّحِيَّةَ.» یعنی: مرا خداوند فرموده تا خلاف شما عمل کنم. سلمان، مترجم بین ایرانیان و پیامبر ﷺ بود و سخنان پیامبر ﷺ را به فارسی برای آن دو ترجمه می‌نمود و سخنان آنان را به عربی بازمی‌گرداند (طبری: ۱۳۸۷، ج ۲: ۷۱؛ یعقوبی، بی‌تا، ج ۲: ۷۵؛ جوادی، ۱۳۴۰: ۱۲).

– سلمان فارسی و گفت‌وگو با پیامبر ﷺ

سلمان فارسی که یکی از اصحاب بزرگ پیامبر ﷺ و از نخستین‌شخص از ارکان چهارگانه شیعه بود، ظاهراً از مردم اصفهان و از روستایی به نام جی بود (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳: ۴۲۸؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۴: ۲۶۵؛ ابن عبدالبر: ۱۴۱۲، ج ۲: ۶۳۴).

بنا بر گزارش تاریخی، وقتی سلمان به محضر پیامبر ﷺ رسید، حضرت شروع به صحبت کرد؛ ولی سلمان متوجه سخنان ایشان نمی‌شد. به همین جهت، آن حضرت به یک یهودی (نامعلوم) که فارسی می‌دانست، گفت بیا و سخنان مرا برای سلمان ترجمه کن (حلبی، ۱۴۲۷، ج ۱: ۲۷۵).

به مرور زمان، سلمان به زبان عربی مسلط گشت و به یکی از مترجمان میان ایرانیان و اعراب مسلمان مبدل گشت. اصولاً سلمان را نخستین مترجم از عربی به فارسی پنداشته‌اند؛ زیرا بنا به روایات، وی سوره فاتحه را از قرآن کریم به فارسی برگردانده و در کنار حضرت پیامبر ﷺ یا صحابه او، چندین جمله فارسی بر زبان او جاری شده است.

روایت بعدی از مترجمی سلمان فارسی، علاوه بر مورد بالا و نیز مورد نمایندگان خسرو پرویز، مربوط به زمانی است که وی به سرکردگی جمعی از سپاهیان عرب به شهرهای ایران رسید و به مردم آن پیشنهاد جزیه (مالیات سرانه) داد. چون مردم شهر از او پرسیدند: جزیه چیست؟ گفت: «درم و خاکت بسر» (آذرنوش، ۱۳۸۷: ۹).

– عدی بن زید عبادی

در دربار ساسانی، دبیرهای مخصوصی که عمدتاً از اعراب حیره انتخاب می‌شدند، حضور داشتند که به ترجمه نامه‌ها می‌پرداختند (ملایری، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۰۷). یا در زمان آمدن سفرا و نمایندگان، سخنان دو طرف را ترجمه می‌نمودند. از جمله این دبیران، عدی بن زید عبادی (۵۵۰ – ۶۰۰م) بود که از مترجمان دوره خسرو پرویز است. وی درحیره سکونت داشت و با زبان فارسی

و عربی‌آشنایی داشت. زمانی که از نزد پادشاهان عرب سفیری یا نامه‌ای می‌آمد، او سخن آن نماینده را شنیده، نامه او را می‌خواند و سخنان آنها را به پادشاهان ایران می‌رساند و پاسخ را می‌داد. او بعدها در مقام مترجم به سپاه اسلام پیوست (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۹۳؛ کشاورز، ۱۳۴۵: ۱۱۹).

- مذاکره ایرانیان با اعراب در جنگ قادسیه

اکثر منابع، اولین فرستاده مسلمانان به سوی ایرانیان در جنگ قادسیه را زهره بن عبدالله می‌دانند. گفت‌وگوی او با رستم فرخ‌زاد (د: ۶۳۶م)، فرمانده سپاه ایران، در اردوگاه ایرانیان به وقوع پیوست. پس از سخن زهره درباره دین اسلام، سردار ایرانی، رستم، از دین زرتشت و سابقه آن در میان ایرانیان سخن گفت و از مترجم خواست این سخنان را به نماینده اعراب بگوید. این مذاکره، بی‌نتیجه ماند و زهره بن عبدالله بازگشت. پس از بازگشت او، رستم بلافاصله درخواست سفیر دیگری از اعراب کرد. سعد بن ابی وقاص، فرمانده مسلمانان این بار فردی به نام ربیع بن ابی عامر را گسیل داشت. رستم به مترجم گفت تا از او دلایل آمدن سپاهیان عرب به ایران را خواستار شود.

ربیع بن عامر، اراده خداوندی و نجات‌بخش را عامل این حرکت بیان کرد. پس از ربعی، نوبت به حذیفه بن محسن رسید و همان جملات تکراری ردوبدل شد و نتیجه‌ای برای دو سپاه در برنداشت. در نهایت، مهم‌ترین گفت‌وگو میان اعراب و ایران، بین رستم فرخ‌زاد و مغیره بن شعبه رخ داد. پس از مغیره، فردی ناشناس به عنوان آخرین فرستاده عرب‌ها، به حضور رستم فرخ‌زاد رسید. در نهایت، باز هم توافقی میان ایرانیان و مسلمانان حاصل نشد و جنگ قادسیه رخ داد که به شکست سخت ایرانیان منجر گشت (طبری، ج ۳: ۵۷۳؛ یعقوبی، بی‌تا، ج ۲: ۱۴۵؛ خلیلی مدیر اقدام، ۱۳۷۵: ۱۲۳). در روند مبادله سفرا میان مسلمانان و ایرانیان، مترجمان نقش عمده‌ای در ارتباط‌گفتاری دو طرف داشتند.

- گفت‌وگوی عمر با هرمزان

هرمزان، از مردم فارس بود و چون جنگ جولاء تمام شد، یزدگرد سوم، پادشاه ساسانیان، هرمزان را به شوشتر فرستاد. هرمزان، شهر را تصرف کرد و در دژ آن متحصن شد. آنان مدتی در آن دژ بودند و ابوموسی اشعری دو سال، و به قولی دیگر هیجده ماه این شهر را در محاصره

گرفت و سرانجام آنان تسلیم فرمان و حکم عمر شدند. ابوموسی، هرمزان را همراه دوازده اسیر ایرانی دیگر پیش عمر فرستاد (ابن سعد، ۱۴۱۰، ح: ۳: ۲۲۲). چون هرمزان خواهان دیدار عمر شد، او را به مسجد نزد عمر بردند. زمانی که آن دو باهم ملاقات کردند، واسطه مذاکره میان عمر و هرمزان، مغیره بن شعبه بود که چون مدتی عامل خراج بصره بود، در آنجا زبان فارسی را آموخته بود (طبری، ۱۳۸۷، ج: ۵: ۳۵۲).

- فتح نهاوند

هنگام فتح نهاوند، حذیفه بن یمان، فرمانده کل مسلمانان، شهر را محاصره نمود. مردم نهاوند گروه‌گروه برای جنگ بیرون می‌آمدند؛ از جمله مردی که هشت سوار به همراه داشت. چون سماک بن خرشه انصاری، فرمانده مسلمانان، آن هشت تن را یک‌یک کشت، مرد تسلیم شد و به پارسی با سماک سخن گفت. پس، سماک مترجمی خواست که زبان پارسی بداند و برای او ترجمه کند. مترجمان آمدند و متوجه شدند که او تقاضا دارد نزد امیر برود و خواستار صلح است. از این رو، او را نزد حذیفه بردند و فرمانده مسلمانان به شرط اینکه مردم نهاوند خراج و جزیه بدهند، با ایشان صلح نمود (بالاذری، ۱۳۳۷: ۴۳۲؛ طبری، ج: ۵: ۱۹۵۸).

- گفت‌وگوی شه‌ریار سیستان با امیر عرب

در جریان فتح سیستان نیز یک بار به حضور مترجم اشاره شده است؛ والی سیستان، همراه موبد موبدان به دیدار ربیع، امیر عرب که روی اجساد کشتگان نشسته بود، آمد و چون ربیع را دید، گفت: «اهرمن به روز فرادید نباید، اینک اهرمن فرادید آمد.» ربیع پرسید: چه می‌گویید؟ مترجمان سخن والی سیستان را ترجمه نمودند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۸۲).

- دیدار بنی‌ضبیعه و ابن عباس

گروهی از بنی‌ضبیعه که تیره‌ای از بکر بن وائل بودند، نزد ابن عباس (د: ۶۸عق)، صحابی پیامبر ﷺ آمدند و فردی به نام ابو جمره که خود از همین تیره بود، با ابن عباس به گفت‌وگو پرداخت و گفته‌های ابن عباس را برای قومش به فارسی ترجمه کرد (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳: ۴۵).

- گفت‌وگوی حجاج بن یوسف با ایرانیان

حجاج بن یوسف ثقفی (۴۰ - ۹۵ق)، متولد طائف و والی خونریز حجاز و عراق در روزگار بنی‌امیه بود. در روایت‌های مربوط به حجاج بن یوسف نیز دوبار موضوع ترجمه آمده است؛ یک بار وی از جبله بن سالم خواست که برای ایرانی عرب‌ندان، ضرب المثل «اکلت مال الله بابدح و دبیدح» را به فارسی ترجمه کند و او گفت: «خواستہ ایزد بخوردی بلاش ماش». جای دیگری نیز حجاج به گروهی ایرانی گفت: «دُهدُ ربَّن سعد اللّٰتین». چون کسی آن را نفهمید، مترجم آن را برایشان ترجمه کرد (آذرنوش، ۱۳۸۷: ۱۱).

- نشیط، موسیقی‌دان و خواننده ایرانی

از جمله هنرمندانی که در رسوخ موسیقی ایرانی در ممالک عربی دست داشته، نشیط ایرانی است. او از استادان مشهور موسیقی و از خوانندگان و نوازندگان معروف سده اول اسلامی است. نشیط در ایام عبدالله بن جعفر و یا در زمان خلافت عبدالملک اموی (۶۵ - ۸۶ق) به مدینه رفت و در آنجا سرودهای پارسی می‌خواند. عبدالله او را مورد توجه قرار داد و به عنوان برده خریداری کرد. نشیط، غنای عربی را از سائب خاثر فرا گرفت و در این فن نیز استاد گشت و عده‌ای از موسیقی‌دانان عرب نزد او به تحصیل موسیقی پرداختند (همائی، ۱۳۴۸: ۱۱۸؛ بلاذری، ۱۳۳۷، ج ۲: ۴۷؛ سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۲۴۹؛ ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۲: ۸۵۴). او غنا و آوازهای عربی را به فارسی ترجمه می‌نمود و یا برعکس، آوازهای فارسی را به عربی بازمی‌گرداند و می‌خواند.

- حسن بصری و زبان فارسی

حسن بن ابی الحسن ابوسعید بصری، از موالیان بود. مادر او، خیره، از آزادکرده‌های ام سلمه، زوجه رسول خدا ﷺ به شمار می‌رفت. بنابراین، پدر و مادر او، هر دو، برده بودند و بعد آزاد شدند. ظاهراً حسن بصری دو سال قبل از درگذشت خلیفه دوم، در سال ۲۱ هجری برابر با ۶۴۲ میلادی متولد شد. او در منطقه وادی القری نشو و نما یافت و زبانی فصیح داشت.

او مدتی در خراسان اقامت گزید و در حکومت ربیع بن زیاد منشی وی بود و نامه‌های دولتی را می‌نوشت و دفترهای حکومتی را اداره می‌کرد. حسن بصری جماعت بسیاری از اصحاب را درک کرد و از آنها اخذ حدیث نمود. در نهایت، حسن بصری در سال ۱۱۰ هجری برابر با ۷۲۸ میلادی درگذشت (ابن اعثم کوفی، ۱۳۵۳: ۴۱۰). حسن بصری در مجلس تفسیر خود،

مستعمانی پارسی‌زبان داشته و معانی قرآن را شفاهاً برای آنها از عربی به فارسی ترجمه می‌کرده است (محمدی ملایری، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۷).

مجالس درس و وعظ حسن، از نوع مجالس دوزبانه شمرده می‌شد؛ چراکه در بصره هم مانند جاهای دیگری از ایران که اعراب بدان‌جاها کوچیده بودند، تا مدت‌ها اساس زندگی شهری بر ایرانیان استوار بود. از اینها گذشته، مکان‌هایی که شهر بصره در آن گسترش می‌یافت، از جاهایی بودند که روستاییان ایرانی در آنجا به کشت و زرع می‌پرداختند. این مکان‌ها، محل سکونت گروه‌های دیگری از ایرانیان گردید که از نقاط دیگر ایران یا به دلخواه خود و یا در اثر جنگ و جدال‌ها، به آنجا منتقل شده و در آن زیسته‌اند؛ مانند اسواران که در رده اول سپاهیان ساسانی قرار داشتند و رده‌های دیگری از سپاهیان ساسانی که در عربی آنها را «زطاً» و «سیابجه» خوانده‌اند. به‌جز اینها، نشانی ایرانی‌های دیگری را هم در همین دوران در بصره می‌توان یافت که از بزرگان و سرشناسان آن دیار بوده‌اند (ملایری، ۱۳۹۷، ج ۱: ۲۴).

حسن در مسجد بصره به درس و وعظ و بیان مبانی اسلام می‌پرداخت. کسانی از پیروان مذاهب دیگر، مسائلی را در مجلس حسن مطرح می‌ساختند و حسن هم به عنوان یک عالم و اندیشمند اسلامی به آنها جواب می‌داد. به‌سختی می‌توان باور کرد که کسانی از مردم همین منطقه که چنین مسائلی را مطرح می‌کرده‌اند؛ چه از پیروان مذاهب دیگر یا مسلمانان همین منطقه، این مسائل را به زبان عربی مطرح می‌ساخته، پاسخ را هم به عربی دریافت می‌داشته‌اند. چون زبان عربی در این هنگام در بصره کم‌وبیش در همان قبایل عربی محصور بود و آنها هم با چنین مسئله‌هایی سروکار نداشتند و همه کسانی هم که از اندیشمندان و علمای اسلامی که در این زمینه و در همین مجالس نامشان برده می‌شود، مانند ابن سیرین و واصل بن عطاء و عمرو بن عبید و نظام و دیگران، هیچ‌کدام عرب نبوده‌اند؛ بلکه غالب آنها یا از ایرانیان همین منطقه یا از مناطق دیگر ایران بوده‌اند که در نتیجه جنگ‌ها و غزوات، خود یا پدران‌شان به اینجا منتقل شده بودند (همان: ۲۶). وجود همین شنوندگان فارسی‌زبان، به ترجمه از عربی به فارسی توسط حسن بصری منجر شده بود.

– مردم بخارا و خواندن نماز به فارسی

مردم بخارا چون با زبان عربی آشنا نبودند و عربی برای همگی نامفهوم بود، در ابتدا نماز را به زبان فارسی می‌خواندند. از این‌رو، شخصی را پشت سر نمازگزاران می‌گماشتند تا هنگام رکوع و

سجود، با فریاد «بکنید» یا «نکنید»، به آنها بفهماند چه باید بکنند؛ چنان که در وقت رکوع بانگ می‌زد: «بکنیتا نکنیت.» و هنگام سجده به آنان می‌گفت: «نکونیا نکونی.» در واقع، او به گونه‌ای هم‌زمان به ترجمه ارکان نماز از عربی به فارسی می‌پرداخت (نرشخی، ۱۳۵۱: ۶۷).

- ربیع بن عمران تمیمی، مترجم لشکر خراسان به سوی ماوراءالنهر

اشرس بن عبدالله سلمی، در سال یکصد و ده هجری به ولایت خراسان رسید. او والی هشام بن عبدالملک (۱۲۵-۱۰۵ق / ۷۲۴-۷۴۳م) بر خراسان، سمرقند، بخارا و بیکنند بود. هنگام ولایت‌داری خراسان گفت: «یکی را بجویید که متقی باشد و فاضل که او را سوی مردم ماوراءالنهر بفرستم که آنها را به اسلام بخواند.» او را به مردی با این صفات راهنمون شدند به نام «صالح» که نه از اعراب، بلکه از موالی بود و نام کامل او را ابو الصیداء صالح بن ظریف مولی بنی‌ضبه نوشته‌اند. چون صالح گفت که من در زبان فارسی مهارت کافی تا حد تبلیغ ندارم، امیر هم ناچار مردی را به همراه او فرستاد که در کار تبلیغ به فارسی به او کمک کند و به عنوان مترجم او را یاری رساند. این مرد، ربیع بن عمران تمیمی، یکی از بزرگان عرب بود که زبان فارسی هم می‌دانست (طبری، ۱۳۸۷، ج ۷: ۵۴؛ ملایری، ۱۳۷۹، ج ۳: ۳۴۷؛ ابن اثیر، بی‌تا، ج ۱۴: ۴۶).

- موسی اسواری، خاندان ابان

جاحظ، از واعظان قرن اول اسلامی، در کنار موسی اسواری، از خاندان ابان یاد کرده که دوزبانه بودند؛ یعنی در زبان عربی از سرآمدان روزگار خود به شمار می‌رفته‌اند و پیش از آن هم، در زبان فارسی از سخنوران به نام بوده‌اند. وی از این خاندان سه تن را به نام‌های: فضل بن عیسی ابن ابان و پسرش عبدالصمد و عمویش یزید بن ابان نام برده که در مجلس حسن بصری و فقهای زمانشان سخنوری می‌کرده‌اند و آنها را به عنوان سخنورترین مردم زمان خودشان ستوده است (جاحظ، ۱۴۱۸، ج ۱: ۲۱۵). آنان در مجالس خود، به علت داشتن مستمعان فارسی‌زبان، مطالب را از عربی به فارسی ترجمه می‌نمودند.

ب. ترجمه کتبی

- ترجمه سوره حمد توسط سلمان فارسی

فرآیند ترجمه قرآن توسط سلمان فارسی، به دو شکل متفاوت روایت شده است؛ به روایت سرخسی (متوفای ۴۸۳ق)، جماعتی از فارسیان یمن از سلمان خواستند که سوره حمد را به فارسی ترجمه کند تا آنان که قادر به عربی خواندن نبودند، آن ترجمه را در قرائت نماز بخوانند؛ اما به روایت اسفراینی (متوفای ۴۷۱ق)، سلمان به اجازه پیامبر ﷺ ترجمه فارسی قرآن را در زیر متن عربی برای قوم خود نوشت. بنا بر نخستین روایت این واقعه، ترجمه سوره حمد با هدف دانشجویی به جای اصل و قرائت آن در نماز انجام گرفت.

حتی با استناد به همین روایت، پیشوای اهل رأی، ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی که خودش اصالتاً ایرانی است، قرائت ترجمه فاتحه الکتاب در نماز را در حکم قرائت اصل این سوره دانسته است.

در مورد ابوحنیفه، ذکر این نکته لازم است که وی در اوایل عمر خود، سرگرم مباحث کلامی بوده و با علمای کلام مراوده داشته است. از طرف دیگر، بر اثر آنکه بزّاز بود، در امور عملی اجتماع هم وارد بوده و از حقیقت وضع اقتصادی و تجاری عهد خویش اطلاع داشته است. با وجود تأیید و تقویتی که بنی‌عباس از او می‌کرده‌اند، تمایلی به علویان داشت و آنان را برای خلافت شایسته‌تر می‌دانست (صفا، ۱۳۷۸، ج ۱: ۷۵). ابوحنیفه (۸۰ - ۱۵۰ق / ۶۹۹ - ۷۶۷م)، با تأکید بر قرآن، سنت رسول خدا ﷺ و عقل، پیروان بسیاری یافت و پیروانش به یکی از فرق اهل سنت، یعنی حنفیه مشهور گشتند.

در روایت دوم، عمل سلمان هدفی متفاوت داشته و تأیید پیامبر نیز دلالت بر قبول ترجمه قرآن به منزله اصل آن ندارد؛ بلکه تنها تأییدی بر جواز انتقال معانی قرآن به سایر زبان‌هاست (سرخسی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۳۷).

پیش از ترجمه‌های کامل و رسمی قرآن، ترجمه گونه‌های پراکنده و غیررسمی از قرآن در میان ایرانیان رواج داشته است که ترجمه سوره حمد توسط سلمان فارسی، یکی از آن نمونه‌هاست؛ اما گویا کسی جرئت آن را نداشته است که این آثار پراکنده ترجمه‌شده را در کتابی جمع نماید یا کل قرآن را ترجمه نماید. ترس منصور بن نوح سامانی (حک: ۳۵۰ - ۳۶۵ق) از دست زدن به ترجمه قرآن و اقدام به کسب تأیید همه فقیهان بزرگ خراسان از جانب او، وجود

هرگونه ترجمه رسمی قرآن را پیش از عهد منصور سامانی نفی می‌کند. امیر سامانی که عامه مردم را از فهم کتاب خداوند عاجز می‌دید، در صدد ترجمه آن برآمد؛ اما چون این کار هنوز رسمیت و مشروعیت نیافته بود و بیم آن می‌رفت که خشم عالمان دین را برانگیزد، برای انجام آن از علمای ماوراءالنهر استفتا کرد و بدین ترتیب، پایه ترجمه و تفسیر قرآن نهاده شد (حداد عادل، ۱۳۸۲، ج ۷: ۷۹).

– سامانیان و ترقی نثر فارسی و ترجمه از عربی به فارسی

خاندان سامانی که منتسب به خاندان دهقانان و پایبند سنت‌های نژادی و فرهنگی خود بودند، بعد از آنکه حکومت را در دست گرفتند، در تجدید رسوم ایرانی و احیای استقلال ادبی ایران در مقابل ادبیات عربی، بسیار کوشش کردند و از راه تشویق شاعران و نویسندگان و مترجمان از عربی به فارسی، موفق به تألیف آثار چندی در قرن چهارم گردیدند. اساس نثر پارسی و رسم کردن تألیف کتب مختلف در موضوعات گوناگون به فارسی و دری نیز در همان دوره نهاده شد؛ به عبارت دیگر، نثر فارسی هم‌زمان با شعر فارسی در قرن سوم هجری آغاز شد و به‌زودی در قرن چهارم تحت‌الشعاع عوامل مختلفی ترقی کرد. نخستین عامل اساسی در این امر، نشاطی بود که در نتیجه اعاده استقلال ادبی به وجود آمده بود.

علت اساسی دیگر، حاجت ایرانیان دوره اسلامی به ایجاد ادبیاتی در مقابل ادبیات عربی بود و علت بعدی آنکه در قرن‌های اولیه اسلامی، تعداد کسانی که در داخل ایران با زبان و ادبیات عربی آشنا باشند، کم بود و احتیاج ایرانیان به داشتن کتاب‌هایی در زبان خود، زیاد احساس می‌شد. علاوه بر همه اینها، تشویق‌های شاهان سامانی و بعضی رجال بزرگ دوره، مانند خاندان‌های جیهانی و بلعمی که هر دو عهده‌دار کارهای سیاسی از قبیل وزارت و دبیری بودند نیز مشوق خوبی برای مؤلفان در تألیف کتاب‌هایی در زمینه‌های گوناگون علمی و ادب و تاریخی و ترجمه‌هایی از عربی به فارسی بود. به این ترتیب، در قرن چهارم هجری نثر فارسی با همان موفقیتی که برای شهرها حاصل گردیده بود، پیش رفت و پایه آن، طوری گذرانده شد که در قرن‌های بعد نمی‌توانست به قهقرا برگردد (صفا، ۱۳۴۷: ۱۸۰).

دانش‌پروری و هنردوستی سامانیان و مدارای آنان در برابر صاحبان عقاید مذهبی مختلف دیگر، موجب این رستاخیز فرهنگی بسیار قوی گردید که آثار آن قرن‌ها به جای ماند و نثر فارسی جان تازه‌ای گرفت. شهرهای ماوراءالنهر و خراسان، بخارا پایتخت سامانیان، بلخ، مرو و

نیشابور، شکوفاترین مراکز تمدن مسلمانان شدند و تقریباً از بغداد، مرکز ادب عرب، پیش افتادند. در عین حال، در داخل همین شهرها مبارزه علیه برتری زبان عرب و برای به وجود آوردن ادبیات کلاسیک فارسی آغاز گردید (نصر، ۱۳۵۸: ۲۰۲؛ بهنام، ۱۳۸۱: ۱۸۶).

آثار ذیل، همگی پیش‌زمینه کتاب‌های مهم عصر سامانی را که اکنون در دست است، فراهم آورده‌اند (آذرنوش، ۱۳۸۷: ۱۱۹):

تفسیر جبائی، نوشته ابوعلی جبائی، متکلم معتزلی ایران (اهل جبای خوزستان) که به سال ۳۰۳ هجری / ۹۱۵ میلادی وفات یافته است؛ کتاب *معالجه بقراطیه*، تألیف احمد بن محمد طبری، طبیب رکن الدوله دیلمی؛ همچنین کتابی در لغت منسوب به ابوحفص سعیدی؛ و کتب دیگری مانند کتاب‌هایی که ابویوسف یا یوسف عروضی و ابوالعلاء شوشتری در عروض به پارسی نگاشته‌اند؛ و همچنین کتب ابوعبدالله حسین بصری (۳۰۸ - ۳۶۹ق) معروف به *جعل*، مانند: کتاب «*نوشیدنی‌ها و حلال ساختن نیید*»، کتاب «*تحریم متعه*» و سرانجام کتاب «*جواز الصلاة بالفارسیه* (جواز خواندن نماز به فارسی)» و بسیاری دیگر؛ ترجمه *سندیاد نامه*؛ و از همه مهم‌تر، رشته مفصل و مهم شاهنامه‌ها؛ و نیز داستان‌های متعدد شاهان کهن که اینک از دست رفته‌اند.

در این دوره، با حمایت امرای سامانی، ترجمه کتب از عربی به فارسی بسیار رونق گرفت و کتاب‌هایی مانند: تاریخ طبری، تفسیر طبری، کلیله و دمنه، سواد الأعظم، البارع فی احکام النجوم و... به زبان فارسی ترجمه شده‌اند.

- ترجمه تاریخ طبری

تاریخ طبری، یکی از کهن‌ترین متن‌های ترجمه‌شده به زبان فارسی است. اصل این کتاب، در چهل مصحف به زبان عربی بود که به بیست مصحف فارسی ترجمه شد. دلیل ترجمه آن نیز در همان مقدمه، استفاده عموم مردم از متن فارسی یاد شده است (طبری، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴؛ جعفریان، ۱۳۷۷: ۹۱؛ میثمی، ۱۳۹۰: ۴۱).

اهمیت این ترجمه، علاوه بر جنبه تاریخی، به دلیل آغاز شدن نهضت ترجمه فارسی است که به دستور منصور بن نوح در سال (۳۵۲ق/۹۶۳م) توسط ابوعلی بلعمی (د: ۳۸۳ق) ترجمه طبری به فارسی آغاز شد (بهار، ۱۳۴۹، ج ۱: ۹). منصور بن نوح (حک: ۳۵۰ - ۳۶۵ق)، وزیر خود ابوعلی بلعمی را به ترجمه تاریخ طبری فرمان داد. از مقدمه‌های عربی و فارسی این کتاب چنین برداشت می‌شود که کار ترجمه - و در حقیقت، بازسازی و تألیف، نه ترجمه مستقیم - با دقت و

احتیاط تمام و برحسب برنامه‌ای که از پیش چیده شده بود، انجام گرفت. ترجمه این کتاب، به دست یک مترجم عادی که صادقانه در راه علم می‌کوشد، صورت نگرفته است؛ بلکه کار آن را وزیر بزرگ، سرپرست دیوان مملکت و فرمانده سپاه کشور بر عهده دارد که البته نمی‌توانست از اغراض سیاسی به دور باشد (آذرنوش، ۱۳۸۷: ۳۳۹).

ترجمه ابوعلی محمد بلعمی، تنها برگردان مطالب طبری از عربی به فارسی نیست؛ بلکه مترجم تصرف‌هایی هوشمندانه در آن انجام داده است؛ از جمله، اسناد دراز و اقوال مختلف و احياناً کم‌وبیش مکرر طبری را رها کرده و بر قولی معتبرتر اکتفا کرده است (قریشی، ۱۳۹۳: ۱۸۳؛ بهار، ۱۳۴۹: ۲۹). در مقدمه فارسی، برنامه‌ای که بر اساس آن، کتاب طبری را تلخیص و بازسازی کرده‌اند، بیان شده است. بلعمی برای توجیه کار خود، به آیه ۴ سوره مبارکه ابراهیم استناد می‌کند که فرموده: «ما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه». وی در دنباله عبارت می‌گوید: «من این کتاب را به فارسی ترجمه می‌کنم تا رعیت (=ملت) و سلطان (دولتمردان)، در قرائت و آشنایی با آن شریک هم گرداند» (طبری، ۱۳۸۷: ۱۲؛ پل رو، ۱۳۹۱: ۲۰۵؛ بهنام، ۱۳۸۱: ۱۸۶).

- تفسیر طبری (جامع البیان عن التفسیر (أی) القرآن)

پیش از ترجمه‌های کامل و رسمی قرآن، ترجمه گونه‌های پراکنده و غیررسمی از سوره‌ها، بخش‌ها و جزوهای قرآن در میان ایرانیان رواج داشته است؛ اما از دوره امیر منصور بن نوح (حک: ۳۵۰ - ۳۶۵ق)، با کسب اجازه از علمای ماوراءالنهر، ترجمه کل قرآن مجید در دستور کار قرار گرفت (طبری، ۱۳۸۷: ۳؛ نامری، ۱۳۹۴: ۲۰۲؛ بهار، ۱۳۴۹، ج ۱: ۳۹).

ترجمه تفسیر طبری، اثر مشهور طبری را باید به دو بخش تقسیم کرد؛ نخست تحت‌اللفظی و واژه‌یابی در برگرداندن آیات الهی، و دوم ترجمه مستقل که تقریباً به سیاق فارسی آن روزگار صورت گرفته است و غالباً زمانی پیدا می‌شوند که عبارت عربی کوتاه باشد یا ترکیب عربی چنان باشد که هنگام ترجمه تحت‌اللفظی، کلمات فارسی به درستی کنار هم بشینند (جعفریان، ۱۳۷۷: ۹۱).

- ترجمه فارسی کلیله و دمنه

در دوره ساسانیان، برزویه طبیب، به امر انوشیروان به هندوستان رفت و کتاب کلیله و دمنه را با خود به دربار انوشیروان آورد. این کتاب را عبدالله بن مقفع (۱۰۶ - ۱۴۲ق) در قرن دوم به

عربی ترجمه نمود. در دوره سامانیان، ابوالفضل بلعمی به سفارش امیر نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱ق)، ترجمه عربی ابن مقفع را به فارسی دری (درباری) بازگرداند. در نهایت نیز بلعمی، رودکی را بر آن داشت تا کلیله و دمنه را به نظم فارسی درآورد (جعفریان، ۱۳۷۷: ۹۱؛ راوندی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۳۰).

- کتاب سواد الأعظم اثر ماتریدی

کتاب *سواد الأعظم* مورد توجه متکلمان، عرفا و مورخان قرار گرفته است. در علت نام‌گذاری این کتاب به این عنوان، در مقدمه این کتاب چنین آمده است: «رسول اکرم ﷺ گفت: علیکم بالسواد الأعظم. از او پرسیدند: سواد الأعظم چیست؟ فرمود: آن است که امروز من بر آنم و یاران من بر آنند. آموختن این کتاب، فریضه است و روی گردانی از آن، شقاوت. پس باید آن را بیاموزی؛ زیرا رستگاری انسان در آن است.»

نویسنده کتاب *سواد الأعظم*، ابوالقاسم ماتریدی، از حنفیان بود. حنفیان ماتریدی، به نام مشهورترین فقیه ابومنصور ماتریدی (د: ۳۳۳ق/۹۴۴م) شناخته می‌شدند. مذهب ماتریدی، در اصول به مذهب اشعری نزدیک و با آن متشابه بود و هر دو در مخالفت با معتزله، با یکدیگر اشتراک داشتند. از دیگر تألیفات مهم ماتریدی، علاوه بر کتاب *سواد الأعظم*، می‌توان به کتاب: *التوحید، اوهام المعتزله و مآخذ الشرائع* اشاره نمود.

کتاب *سواد الأعظم*، به دستور امیر اسماعیل سامانی در سال ۲۷۰ هجری در بخارا به زبان عربی نوشته شد که از قدیمی‌ترین کتاب‌های مذهب حنفی است. بعد از تقریباً هشتاد سال از زمان نگارش، آن را به امر امیر خراسان، نوح بن منصور، به فارسی (۳۶۶ - ۳۷۸ق) ترجمه کرده‌اند که نام مترجم و زمان ترجمه آن، معلوم نیست؛ اما به طور تقریبی، تاریخ ترجمه فارسی آن را حدود ۳۷۰ تخمین زده‌اند.

کتاب ترجمه حاضر، دارای ۶۱ مسئله درباره سیره نبوی و مسائل کلامی، اعتقادی، دینی و شرعی است. ترجمه‌ها به مضمون و غیردقیق می‌باشند؛ حتی مترجم تا جایی پیش می‌رود که در ترجمه قرآن به رسم آن دوره، ترجمه تحت‌اللفظی ارائه نمی‌دهد. مترجم در این کتاب، از اندیشه‌های ماتریدی حمایت نموده است که این اندیشه‌ها با حاکمیت هر نوع حاکمی سازگاری نشان می‌دهد (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۸: ۲۱۴). هدف از ترجمه این کتاب، به قول مترجم این بوده که: «به پارسی گردانید تا چنان که خاص را بَوَد عام را نیز بود» (آذرنوش، ۱۳۸۷: ۳۴۳).

- کتاب البارع فی احکام النجوم، اثر ابونصر حسن بن علی قمی

کتاب البارع فی احکام النجوم و الطوالع یا البارع المدخل الی احکام النجوم تألیف و ترجمه ابونصر حسن بن علی منجم قمی، اخترشناس و ریاضی‌دان ایرانی است که خبری از محل تولد و زندگی‌نامه او به دست نیامده است. نویسنده این کتاب را در سال ۳۶۵ یا ۳۶۷ هجری یا اندکی بعد از آن، تألیف نموده است و بعدها توسط خود نویسنده به فارسی ترجمه شد. نسخه ناقصی از این کتاب، در کتابخانه ملی برلین موجود است. موضوع این کتاب، در باره احکام نجوم و دربرگیرنده ۶۴ فصل و ۵ مقاله نجومی است. در حقیقت، این کتاب، ترجمه آزاد با تصریفات و توضیحات فراوان عربی است. مطالب کتاب، گذشته از فواید زبانی و ادبی، از دو رو سودمند است؛ اول، از نگاه پژوهش اجتماعی و مطالعه اندیشه‌ها و پندارهای مردمان آن زمان، و دوم، از منظر سیر علوم اسلامی و تاریخ کلام (صفا، ۱۳۴۷، ج ۱: ۶۲۱؛ ریپکا، ۱۹۶۸: ۲۱۸).

- ترجمه‌ای آهنگین از دو جزء قرآن مجید

ترجمه آهنگین قرآن، متعلق به اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم هجری، در نزدیک گنبد امام رضا علیه السلام کشف شد. این اثر، در اصل، ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید از آیه ۶۲ سوره یونس تا آیه ۳۰ سوره ابراهیم است که به اقتضای ویژگی ادبی‌اش، بدین نام نامیده شده است. مؤلف و زمان تألیف آن نیز مشخص نیست. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این ترجمه، گرایش خاص به ترجمه آزاد است. هدف مؤلف، موزون ساختن ترجمه با حفظ چارچوب کلام الهی بوده است. بخشی از کتاب، وزن عروضی دارد؛ ولی بیشترین بخش آن، از گونه‌ای وزن ایقاعی برخوردار است. این کتاب از دید مسائل وزنی و حتی سبک ترجمه قرآنی و واژگان دستوری، کاربرد بسیاری دارد. در واقع، این کتاب، عالی‌ترین نمونه ترجمه آزاد از قرآن کریم هست. همچنین، منبعی برای شناخت واژه‌ها و ترکیبات کهن زبان دری می‌باشد (مؤلف نامعلوم، بی تا: ۱-۵).

نتیجه

زبان فارسی، در عراق تا روزگار خلافت عبدالملک بن مروان، و در دیگر نقاط ایران تا اوایل عصر عباسی، همچنان زبان اداری این قلمرو بزرگ بوده است و حتی عاملان عراق هم ناچار بودند این زبان را فراگیرند. از زمانی که زبان عربی، زبان دینی ایرانیان گردیده، غالب علمای

ایران هم دوزبانه شدند؛ یکی زبان فارسی که زبان زندگی و گفتارشان بود و دیگر زبان عربی که نخست زبان دینی و بعد از آن، زبان علمی و دیوان گردید.

در آغاز دوران اسلامی، از آنجاکه زبان فارسی یکی از ابزارهای مؤثر حکومت خلفا در ایران بود و فارسی‌زبانان هم رفته‌رفته یکی از دو عضو مهم جامعه اسلامی شدند، زبان فارسی هم در کنار زبان عربی، یکی از دو رکن فرهنگی اسلام گردید. به تدریج ترجمه آثار از زبان فارسی به زبان عربی و برعکس، گسترش یافت؛ به‌ویژه با روی کار آمدن سلسله‌هایی مانند طاهریان، صفاریان و به‌خصوص سامانیان، زبان فارسی جانی تازه گرفت و ترجمه آثار از عربی به فارسی رواج بسیار یافت و در میان ترجمه‌ها، برای نخستین بار، ترجمه کل قرآن مجید مورد توجه قرار گرفت.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۷)، *چالش میان فارسی و عربی*، تهران: نی.
- ابن خلدون (۱۳۶۳)، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه: عبدالحمید آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- اسکات، جولی (۱۳۹۰)، *تاریخ‌نگاری فارسی در دوره سامانیان، غزنویان، سلجوقیان*، مترجم: محمد دهقانی، تهران: ماهی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۴)، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه: جواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م)، *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، بیروت: دار الفکر.
- (بی‌تا)، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.
- ابن سعد، محمد (۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م)، *الطبقات الکبری*، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۰)، *الآثار الباقیه عن القرون الخالیة*، به کوشش: اکبر داناسرشت، تهران: خیام.
- بهار، محمدتقی (۱۳۴۹)، *سیک‌شناسی بهاریا تاریخ تطور نثر فارسی*، تهران: سپهر.
- بهنام، عیسی (۱۳۸۱)، *تمدن ایرانی از چند تن از خاورشناسان فرانسوی*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بی‌نا (بی‌تا)، *پلی میان شعر هجائی و عروضی*، تصحیح: احمدعلی رجائی، انتشارات بنیاد فرهنگ.
- پل رو، ژان (۱۳۹۱)، *ایران و ایرانیان: تاریخ ایران از آغاز تا امروز*، محمد بهفروزی، تهران: جامی.
- ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (۱۳۵۳)، *الغارات*، تحقیق: جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: ۱۳۵۳.
- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (۱۴۱۸ق/۱۹۹۸م)، *البیان و التبیین*، تحقیق: عبدالسلام محمد بن هارون، قاهره: مکتبۃ الخانجی.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۷)، *تاریخ ایران اسلامی از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان*،

- تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- جوادی، حسن (۱۳۴۰)، گنجینه نثر فارسی، تهران: دانش.
- حلبی، علی بن ابراهیم بن احمد (۱۴۲۷)، *السیرة الحلبیة*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- حداد عادل، غلامعلی (۱۳۸۳)، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
- خلیلی مدیر اقدام، عباس (۱۳۷۵)، *ایران بعد از اسلام*، تصحیح: نجیب مایل هروی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ذوالنون ثامری، احسان (۱۳۹۴)، *حیات علمی در روزگار سامانیان*، مترجم: جمال اشرافی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲)، *تاریخ اجتماعی ایران*، ج ۲، تهران.
- سمعانی، أبو سعید عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی (۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م)، تحقیق: عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة.
- سرخسی، شمس‌الدین (۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م)، *المبسوط*، بیروت: دار المعرفة.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۷)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوسی.
- _____ (۱۳۴۷)، *نثر فارسی از آغاز تا عهد نظام‌الملک*، تهران: ابن سینا.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م)، *تاریخ طبری*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث.
- _____، *جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)*، بیروت: دار المعرفة.
- عبدالبر، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد (۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م)، *الاستیعاب فی معرفة الأصحاب*، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل.
- قریشی، محمدحسین (۱۳۹۳)، *درآمدی به تاریخ ترجمه*، تهران: نقش و نگار.
- کرتیس، وستا (۱۳۹۳)، *برآمدن اسلام*، ترجمه: کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.
- کشاورز، کریم (۱۳۴۵)، *هزار سال نثر فارسی*، تهران: سازمان کتاب‌های جیبی.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۷۹)، *تاریخ فرهنگ ایران در دوره انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، تهران: توس.
- موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۹۳)، *تاریخ جامع ایران*، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۵۱)، *تاریخ بخارا*، ترجمه: ابونصر احمد بن محمد بن

نصرالقبای. نصر، تقی (۱۳۵۸)، دوره مفصل اب‌دیت ایران از دید خاورشناسان، تهران: کیهان.

همائی اصفهانی، جلال‌الدین (بی‌تا)، تاریخ ادبیات ایران، تبریز: شرق.
یعقوبی، احمد بن یعقوب ابن واضح (بی‌تا)، تاریخ الیعقوبی، بیروت: دار صادر.